

بهشت مازندران و پل چینوت ایرانیان در قرآن تبدیل به جنت و پل صراط و اعراف دیوار حایل بین

بهشت و دوزخ جهان دیگر شده است

پل چینوت ایرانیان باستان (به معنی قضاوتگاه دیوار گذرگاهی) که در کتب پهلوی مکان آن در کوهستان نزدیک شهر رغه زرتشتی (مراغه) در آذربایجان در کوه‌های مجاور دوسوی رود دانیته (رود قضاوت، موردی چای کنونی) یعنی کوه‌های **هرا** (=نگهبانی یا **بگر**=کوه خدا) و ارزیش (راست بر افراشته) مشخص شده است، در قرآن تبدیل به **اعراف** (دیوار و پل صراط حائل برای شناخت نیک و بد) معرفی گردیده و سوره مفصلی از قرآن به نام و نشان آن اختصاص داده شده است. برای مقابله و مقایسه این اصل ایرانی و فرع اسلامی ابتدا روایات کتب پهلوی را در باب پل چینوت نقل نموده و سپس مقالات پل صراط (در رابطه با دوزخ) و دیوار اعراف قرآن (در رابطه با بهشت) را که مباحث جداگانه ای به شمار رفته و لذا جداگانه تفسیر شده اند، به عینه از پایگاه علوم و معارف اسلامی نقل می نمایم:

پل چینوت:

بهترین شرح و تحقیق در باب پل چینوت (چینوت پرتو) در کتاب دینهای ایران باستان هنریک سامونل نیبرگ می توان پیدا کرد. این کتاب توسط دکتر سیف الدین نجم آبادی ترجمه شده و به صورت دستخط فارسی مترجم توسط مرکز مطالعه فرهنگها چاپ است. وی بعد از شرح و تفسیر لغوی نظرات اوستا شناسان غربی راجع به پل چینوت که در مجموع آن را به معنی پل داوری و ممیزی نیک و بد از آنها افاده شده است، می آورد:

"موارد کهن برای پل چینوت در اوستای نوین فرگرد ۱۹ وندیدا بند ۲۸ تا ۳۲ است. بخشهایی در این تکه که بد روایت شده نا آشکار است، ولی بخشهای اصلی بی هیچ رنجی از هم باز شناخته میشوند و میتواند اشاره های بسیار کوچک توصیف را غالباً تکمیل کند، و آن هم به یاری شرح روان پس از مرگ، در قطعات پهلوی مشهور هادخت نسک و مینوک خرد. در این قطعه چنین می آید که روان آزاد (اورون) سه روز و سه شب پس از مرگ بر بالین مرده خواهد ماند. این مرحله سه روز و سه شب، در وندیداد هم در فرگرد ۱۹ یاد شده است. در اینجا این توصیف هنگام صبح پس از شب سوم گنجانده شده است.

در هادخت نسک توصیف بدین گونه دنبال میشود که روان گرونده به اشه(راستی و عدالت) در این بامداد در یک سبزه زار خوشبویی در می آید که یک باد خوش نیمروزی از روبرو بر او میوزد و پس از آن دننای(روح مجسم) او در اندام یک دوشیزه زیبا ۱۵ ساله از روبرو به او بر خورد میکند و گفتگویی بدین ترتیب بین آنان آغاز میشود:

در پاسخ روان که با شگفتی همراه است و می پرسد او چه کسی است، میگوید: ای جوان نیکومنش، نیکوسخن، نیکوکار و نیکو دننا من به راستی همان دننای خودت هستم. هر کس برای بزرگی، نیکی و زیبایی دوست داشتی، بدانگونه در برابر تو آشکار شده ام. بعد از آن روان آزاد به سه گام روان به خانه آمرزیدگان و در گذشتگان به بالا به سوی روشناییهای بی پایان پرواز میکند. ولی در فقرة ۲۹ فرگرد ۱۹ وندیداد چنین می آید که:

" او (= روان) بر راهی می آید که زروان آن را ساخته راهی است که هم برای پیروان اشه تعیین شده است و هم برای پیروان دروغ به سوی چینوت پرتو، پلی که مزدا ساخته است؛" سپس آنجا از روان درباره شرکت او در جهان مادی پرسش میشود. پس از آن آن دوشیزه خوشبوی خوش اندام- که در اینجا با نام دننا یاد نمیشود- با دو سگ می آید. در این جا یک پندار بسیار کهن آریایی از سرزمین مردگان را باز می شناسیم که در هند هم دیده شده است؛ و در آنجا دو سگ را به عنوان نگهبانان حکومت "یمه" (ایزد سمت جنوب و جهان زیرین) می پندارند. این دو سبزه از روی کوهستان هرا می آید و روان پیرو اشه را از روی پل چینوت به سوی دیوار (هنتو، سد) که نشان دهنده مرز جهان خدایان آسمان است، می برد(بند ۳۰).

هنتو همان واژه ای است که در هندی علی القاعده تبدیل به ستو (پل، بند) شده است. وهومنه (ایزد منش نیک، بهمن پسر اهورا مزدا) از روی تخت بر می خیزد و به روان خوشامد میگوید(بند ۳۱) و پس از آن این روان به پیشگاه اهورامزدا و امشاسپندان در گروندمانه یا خانه آواز و سرودها در می آید. ادبیات پهلوی جزئیات این صحنه را به درازا باز میگوید.

بخش دوم کتاب مینوک خرد به هادخت نسک بسیار نزدیک میشود ولی در توصیف خود از سفر آسمانی روان گردنده اشه از پل چینوت چنین یاد میکند که آن پلی است دراز و هر گاه روان گرونده، اشه از آن پل بخواهد عبور کند، به پهنای یک فرسنگ فراخ میشود. در بندهش بخش ۳۰ جای افسانه ای پل چینوت را در می یابیم: در میان جهان(منظور سرزمین ماد) کوهستان چکات دانیته(کوهستان دادگاه)، کوه هرای بلند (که بعدها با البرز مشتبه شده) قرار گرفته است؛ آنجا نیکه خدای داوران رشنو (خدای سوگند و آزمایش) ترازوی خود را در دست دارد. و در شمال در پای این کوه که زیر آن دوزخ قرار

دارد، پایان پل چینوت است و آن سر دیگر پل در نوک این کوه است. پل چینوت در بالاترین نقطه به تیزی لبه شمشیری باریک است. این بخش ضمناً شرح مفصلی دارد از سر نوشت گروندگان اشه و روان بد، پس از سه روز و سه شب بر بالین مرده، و بر خورد با دوشیزه و گفتگو میان او و روان، پس از آنگذر از پل چینوت که باریکی آن برای روان پیرو اشه فراخ میشود در صورتی که روان بد از جای باریک به دوزخ فرو می افتد."

مطلب قابل توجهی که ایرانشناسان از آن غافل مانده اند معنی اصلی نام **گرودمان** یا **گرودمانه** یعنی **جایگاه نگهبانی** شده (= **ور** اوستا) است که مترادف **پنری دز** (**پارادیس**، **فردوس**) می باشد. چون این معنی لفظی نام سرزمین **سومر** (شومر) در جنوب بین النهرین بوده است. لذا بهشت این جهانی عهد باستان همان **سرزمین سومر** در جنوب عراق بوده است؛ چه **بهشت عدن** (یعنی **باغ محروسه عالی**) تورات نیز در اساس همینجا است. گرچه خود سومریان بهشت این جهانی خود را در سمت سرزمینهای خاستگاهیشان در سمت فلات ایران در **گیلان** (**دیلم**، **دیلمون**) و **مازندران** می دانسته اند. جالب است که معنی اصلی کلمه **عربی جنت** نیز همین سرزمین محروسه و پناهگاهی است.

می دانیم نام ایرانی **پنیری دز** (**پارادیس**) از زبان ایرانیان باستان به یونانیها و از ایشان به اروپا و جهانیان رسیده است. خود کلمه فارسی **بهشت** صفت عالی از کلمه به (خوب) می باشد که جایگزین **پنیری دز** (فردوس) گردیده است. از این موضوع به وضوح معلوم میگردد که اساس خود باور وجود **بهشت** و **جهنم** در جهان بعد از مرگ قرآن نیز از ایرانیان مادی و پارسی و بومیان دیرین ایرانی و عراقی سومری گرفته شده است. می دانیم نسل زبان و ملیت باخته و در آمیخته مردم سومر هم در ایران و هم در عراق به دنبال بهشت گم شده و موعودشان به وساطت آیین زرتشتی به طور غالب به کیش اسلام شیعی در آمده اند.

جایگاه بهشتی این جهانی ایران، از دوران ماقبل تاریخ همانا سرزمین سرسبز جنوب دریای مازندران یعنی نواحی **گیلان** و **مازندران** و **گرگان** بوده است که سومریان در بابل آنجا را بهشت **دیلمون** (**تیلمون**) می نامیده اند؛ چون سواى اسطوره بابل **گیلگامش** که در آن از سفر خدا- پهلوان بابل از جنوب بین النهرین از طریق کوه **مشو** (کوه میشو کنار مرند) به سمت سرزمین بهشتی **دیلمون** در جوار دریای مصب رودخانه ها (مازندران، محل **اوتناپیشتم** انسان نامیرا و جاودانی) صحبت میدارد، اوستا نیز نام سرزمینهای **گیلان** (سرزمین جنگلی)، **مازندران** (سرزمین خوشی و کامجویی) و **گرگان** (سرزمین محروسه= سومر) را **ورنه** (سرزمین پناهگاهی و محروسه) و **وهرکانه** (منطقه نیکو و سالم) نامیده است. نام بومی این منطقه یعنی **کادوسیان** (کادو- شیان، به معنی مردم سرزمین آرزویی و دلپذیر) گواه بارز دیگری بر این امر است. جالب است که شاهنامه کادوسیان را تحت نام **کاتوزیان** ملت **جمشید** (سپیتمه، داماد و ولیعهد آستیاگ و پدر سپیتاک زرتشت/بردیه داماد و پسر خوانده کورش) آورده که در ولایات جنوب کوهستان قفقاز فرمان می رانده است. از این جا معلوم میشود که ور جمشید (بهشت جمشید) هم در اصل همان سرزمین **گیلان** (**دیلمان**) **دیلمون** سومریها و اکدیای بابل) بوده است. **اوتناپیشتم** (نوح) نقش این جهانی در واقع همان انا (ایزد دیلمون= معبد آبها)/**انکی** خدای خرد آبها و زمین بابلیها است که مکانش دریای مازندران به شمار میرفته است. ایرانیان باستان او را با خدا- پادشاهان اساطیری معروف **جمشید** و **هوشنگ** (**مانو** هندوان=دانا) مطابقت داده اند. نامهای اوستایی **گیلان** یعنی **ور** و **ورنه** که در اوستا رابطه با **جمشید** (سپیتمه) و فریون (کورش سوم) قید شده اند مترادف هم به معنی سرزمین محروسه و پناهگاهی می باشند.

بر این اساس به نظر میرسد در پیدایی نام **پل چینوت**، **پل صراط** و **اعراف** نام سرزمین **پارت** (پرتو یعنی پل و گذرگاه) در جوار سرزمین **گرگان** (سرزمین محروسه) الهام گر بوده است. می دانیم مردم **گرگان** برای حفاظت جان و اموال خویش از دستبرد داهه های تورانی حصار گلی عظیمی را در مرزهای شمالیشان احداث کرده بودند که هنوز آثار آن باقی است. در رابطه با نام **مازندران** باید افزود که این نام را می توان از ریشه اوستایی **منذنه** یعنی سرزمین خوشی و کامجویی به عبارت دیگر بهشت گرفت. این معنی کلمه **منذنه** در مورد خود آشوریان با مفهوم نام پایتخت آنان یعنی **نینوا** (یعنی شهر رفاه و آسایش) مطابق میشده است. بنابراین وجه اشتراکی در معنی نام مازندران و شهر **نینوا** آشوریان وجود داشته است که از زمان لشکرکشی آشوریان حدود سال ۶۶۸ پیش از میلاد به مازندران این دو معنی به هم رسیده اند: لشکریان آشوری به سرداری رئیس ریسان **شانابوشو** برای تسلیم **خشتریتی** (**کیکاسوس**) که پایتختش را در مقابل تهاجم آشور از کاشان بدان سوی البرز به شهر **آمل** انتقال داده بود، حمله ور شده بودند. اما در زیر حصار شهر **آمل** مازندران گرفتار حمله ببر مازندران آترادات پیشوای **مردان** (سکانیان آماردی) یا همان **گرشاسپ/رستم** و سپاهیان آماردیش واقع شده و قتل عام گردیدند و ابر قدرت برده داران آشوری اولین شکست بزرگ تاریخی و بسیار تلخ خود را از دست آماردان و مادها تجربه نمودند. لابد این معنی کلمه **منذنه** به همراه سنت مادرسالاری طبریان نام مازندران و مزنی/مزنه (مز-نه) اوستا را پدید آورده است. چنانکه می دانیم فردوسی در شاهنامه به هنگام شرح حماسه پیروزی بزرگ ایرانیان (مادها و آماردان) بر دیوان مازندران (آشوریان مهاجم به مازندران) از مازندران بسان بهشت روی زمینی یاد کرده است.

چنین گفت کز شهر مازندران

یکی خوشنوازم زرامشگران

.....
به بربط چو بایست بر ساخت رود
که مازندران شهر ما یاد باد
که در بوستانش همیشه گلست
هوا خوشگوار و زمین پرنگار
نوازنده بلبل به باغ اندرون
همیشه نیاساید از جست و جوی
گلابست گویی بجویش روان
دی و بهمن و آذر و فرودین
همه ساله خندان لب جو بیار
سراسر همه کشور آراسته
بتان پرستنده با تاج زر
کسی کاندز آن بوم آباد نیست
چو کاوس بشنید از او این سخن
دل رزمجویش ببست اندر آن

بر آورد مازندرانی سرود
همیشه برو بومش آباد باد
بکوه اندرون لاله و سنبلست
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
گرازنده آهو براغ اندرون
همه ساله هر جای، رنگست و بوی
همی شاد گردد زبویش روان
همیشه پر از لاله بینی زمین
بهر جای باز شکاری بکار
زدینار و دیبا و از خواسته
همان نامداران زرین کمر
بکام از دل و جان خود شاد نیست
یکی تازه اندیشه افکند بن
که لشگر کشد سوی مازندران

اینک مطالب پایگاه علوم و معارف اسلامی را ضمن دو مقاله متواتر بی کم و کاست در اینجا نقل می نمایم:

در صراط و معنای آن در روز قیامت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ

يَسِيرًا. [1]

«بدرستی که آن کسانی که کافر شدند و ستم نمودند، البته چنین نیست که خداوند ایشان را بیمارزد، و چنین نیست که خداوند

به راهی ایشان را رهبری کند مگر به راه دوزخ که در آن جاودان و مخدّم بمانند؛ و این عمل برای خدا کاری آسان است.»

دوزخ دارای صراط است

از این آیه استفاده میشود که جهنّم دارای طریق و راهی است که کافران و ظالمان از آن راه به جهنّم میرسند، و این طریقی

است که می پیمایند.

أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ *
مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مَسْتَسْلِمُونَ. [2]

«اینک در موقف قیامت و بازپرسی در حشر حاضر کنید کسانی را که ستم کرده‌اند! و نیز جفت‌هایشان را و آنچه را که غیر از خداوند معبود قرار دادند! و جملگی را بسوی صراط جهنم هدایت کنید! و همه را در موقف سؤال و عرض نگاه دارید؛ که البته آنها مورد سؤال و بازپرسی قرار میگیرند که: چرا شما یکدیگر را در راه خدا و کمال تقرب خود یاری نکردید؟ و البته همه آنها در آن روز به حال ذلت و تسلیم در می‌آیند.»

در آیه شریفه نیز راهی بسوی جحیم بیان شده است و مراد از جحیم همان دوزخ و جهنم است، زیرا هر آتشی که در هوا و مسیر باد قرار گیرد و یا بوسیله دستگاه دم کوره به آن پیوسته هوا دهند و برافروختگی و آتشگیری او شدید باشد آن را جحیم گویند. و از ماده جَحَمَتِ النَّارِ جَحْمًا و جَحْمًا، و جَحَمَتِ النَّارِ جُحُومًا به معنای روشن شدن و آتش گرفتن ماده آتشی و اضطراب و لهیب آوردن آن؛ و از باب جَحَمَ - جَحْمًا متعدی آن، یعنی آتش زدن و برافروختن و آتش انداختن و شعله‌ور کردن آن استعمال شده است.

صراط بسوی جهنم یکی از منزلی است که کافران و ستمگران در پیش دارند. و راهی است که مؤمنان نیز باید از آن عبور کنند و به بهشت بروند، و این راه یا روی جهنم و یا داخل آنست؛ و به قول معروف پلی است که زده میشود و از آن باید عبور مردم باشد. و عوام آنرا پل صراط میگویند، و البته این تعبیر غلط است چون پل و صراط يك معنی دارد و اضافه اسم به مرادف خود صحیح نیست؛ نظیر شب لیلَةُ الرَّغَائِبِ و سنگ حَجَرِ الْاَسْوَدِ.

باری، باید دانست که آیا این پل کجا زده میشود؟ روی جهنم و یا در داخل آن؟ و آیا باید همه افراد از روی آن عبور کنند یا بعضی؟ و آیا هر کس بخواهد به بهشت برود حتماً باید از این صراط بگذرد یا نه بهشت راه دیگر هم دارد؟ و اصولاً حقیقت صراط چیست؟ چرا انسان برای اینکه در بهشت برود از روی این پل باید عبور کند؟ چه ملازمه‌ای است بین بهشت رفتن و عبور از صراط نمودن؟

شك نیست که تمام افراد بشر که در دنیا زندگی میکنند، هر يك در باطن و وجدان خود يك هدف و مقصدي دارند که برای وصول به آن هدف حرکت میکنند؛ اعم از اینکه آن مقصد را بدانند و یا ندانند.

و در هر حال خواه و ناخواه هر کس در ذات و واقعیت خود روی آن مقصد در حرکت است، و افعال و اعمالی که انجام میدهد روی غرضی است که میخواهد نقاط ضعف را در خود ترمیم کند و حاجات باطنی و نفسانی خود را بواسطه این اعمالی که بجای می‌آورد برآورده کند.

هر نفسی راه خاصی به سوی خدا دارد

ما در دنیا زیست می‌کنیم، و یک سال و دو سال و بیشتر رو به جلو می‌رویم تا زمان مرگ فرا می‌رسد و باید از اینجا ارتحال نماییم؛ و در این امر تردیدی نیست. و بنابراین در دوران زندگی، ما در باطن خود سیری داریم و بسوی هدفی در تکاپو هستیم، و مسلماً این سیر در مسافت‌های مکانی دنیا نیست که از نقطه‌ای شروع کنیم و به نقطه دیگری برسیم، بلکه در باطن خودمان این سیر و دگرگونی برای ما حاصل می‌شود.

هر کس از افراد بشر، سیاه، سفید، مؤمن، کافر، منافق این سیر را دارد و در ملکات خود سیر میکند، و برای جبران نقاط ضعفی که در نفسش موجود است و در خود می‌یابد این حرکات خارجی را انجام می‌دهد. و این سفر را به پایان می‌رساند، به گمان اینکه آنها می‌توانند گم شده خود را به دست آورند و نقاط ضعف خود را ترمیم کنند.

و نیز شگفتی نیست در اینکه افراد بشر در عین آنکه همه دارای غرائز هستند، ولی آن غرائز و ملکات در آنها متفاوت است. بعضی‌ها از هنگام خلقت شجاعند و بعضی‌ها جبان و ترسو و بعضی‌ها متوسط‌الحوالند، آنهم به درجات و مراتب مختلف. بعضی‌ها از زمان کودکی حیی هستند یعنی با حیا و بعضی‌ها خیلی بارز و ظاهر و شکفته؛ و همچنین در سائر صفات مثل بخل و حسد و کینه و حس انتقام و صفات حسنه افراد متفاوتند. ولی هر کدام از اینها روی ملکات و غرائز خودشان سیر می‌کنند و باید آن ملکات را به حال اعتدال در آورند.

هر کس باید خودش را در آن موقعیت و ظرفیتی که هست تکمیل کند، و خود را یک انسان متوسط و معتدلی قرار دهد که آن اخلاق و ملکاتش جنبه افراط و تفریط نداشته باشد و انسان پسندیده‌ای باشد.

بنابراین هر کس از طریق نفس خودش یک راه خاصی بسوی پروردگار دارد، و لذا بزرگان از اهل حکمت فرموده‌اند: الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ. «راه‌هایی که بسوی خدا موجود است به

تعداد نفس‌ها و جان‌های مخلوقات است.» یعنی هر موجودی از نقطه نظر آن نفسانیت خاصی که دارد یک راه بخصوص از باطن خود به خدا دارد.

و البته این عین عبارت آیه و یا حدیثی نیست، ولیکن گفتار بزرگانست و درست هم هست.

و از این گذشته انبیاء و اولیاء آمده‌اند تا انسان را به خدا دعوت کنند، و از نقطه نظر باطن و وجدان گذشته، از خارج برنامه‌ای برای او قرار دهند که انسان بر اساس آن برنامه عمل کند و به مقصود برسد. آن راه‌هایی را هم که برای وصول به مقصود معین کرده‌اند مختلف است.

شرایع الهیه با اینکه همه دعوت به توحید می‌کنند ولی از جهت قوانین و فرامین بر حسب تکامل تفاوت دارند. مثلاً شریعت حضرت موسی غیر از شریعت حضرت عیسی است، شریعت حضرت ابراهیم یک منهای خاصی دارد، شریعت حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که متمم و مکمل تمام شرایع است آن صراط مستقیمی را نشان میدهد که در تمام قوا انسان را از حال افراط و تفریط در صراط وسطیت و عدالت می آورد و به اقصر فاصله و در اسرع وقت به مقصود میرساند.

مثلاً حضرت نوح طبق گفته قرآن در روی زمین و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زندگی کرد، ولیکن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدت زندگی دنیویشان شصت و سه سال بود و دارای مقامات و درجاتی بودند که مسلماً حضرت نوح با آنکه پدر بزرگ آن حضرت بود نداشت؛ و از نقطه نظر مکتب شاگرد این مکتب، و از ولایت و روحانیت این فرزند بهرمنند می گشت.

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنِ عَادِمَ صُورَةَ ۚ قَلِي فِيهِ مَعْنِي شَاهِدٌ بِأَبُوتِي [3]

«و حَقّاً من اگر چه از نقطه نظر صورت فرزند آدم ابوالبشر هستم، ولیکن از جهت باطن و حقیقت در من معنایی وجود دارد که گواهی میدهد که من پدر او هستم.»

و لذا می بینیم حضرت آدم بوالبشر و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء علی نبینا وآله و علیهم الصلوة و السلام برای رفع موانع غیبی و باز شدن سبل سلام و طی معارج و مدارج قُرب، به انوار طیبه پنج تن آل عبا توسل می جسته اند. و بنابراین راههای باطنی ایشان بسوی خدا مختلف بوده و تمام این راهها هم موصل به مطلوب و مقام قرب و معرفت حضرت حق بوده است.

در آیه مبارکه:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [4].

«کسانی که در راه ما جهاد می کنند، ما آنها را به راههای خود هدایت مینماییم.»

صراط مستقیم واحد است و سبل سلام متعدد

ملاحظه میشود که سبل (یعنی راه) به صیغه جمع آمده است، یعنی برای وصول به خدا و کسب مقام تقرب و خلوص خداوند راههایی وجود دارد؛ اما صراط مستقیم واحد است و نمی تواند بیش از یکی باشد.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ. [5]

«راه مستقیم را به ما نشان بده و ما را به آن راه هدایت کن! راه کسانی که بر ایشان نعمت عنایت نمودی!»

وَإِذَا لَاتَيْتَهُمْ مِنْ أُنْدَانًا عَظِيمًا وَ لَهَدِيَنَّهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا [6].

کسانی که تسلیم محض خدا و رسول خدا باشند و در برابر فرامین خدا چون و چرا نداشته باشند و نسبت به مواعظ و اندرزهای حق مطیع محض باشند، این امر برای آنان پسندیده و اختیار شده است و موجب قدم راسخ و گام راستین میباشند؛ و در نتیجه از جانب خدا به آنان اجری عظیمی خواهد رسید، و در صراط مستقیم خداوند هدایتشان خواهد فرمود.

در قرآن مجید صراط مستقیم در سی و سه مورد آمده است، به لفظ مستقیم فقط؛ و در همه جا به لفظ واحد آمده است؛ و اصولاً در قرآن صراط به صیغه جمع مانند صُرُط نیامده است.

و اما سبیل به صیغه جمع زیاد آمده است؛ مانند:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ وَ سُبُلَ السَّلَامِ. [7]

«خداوند بواسطه قرآن کریم کسانی را که از مقام رضای خدا پیروی کنند به سبیل سلام هدایت میکند.»

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا. [8]

«(خداوند به زنبور عسل وحی فرستاد که...) سپس از تمام ثمرات بخور و راههای پروردگارت را به حال تسلیم و انقیاد و مذلت بپیمای!»

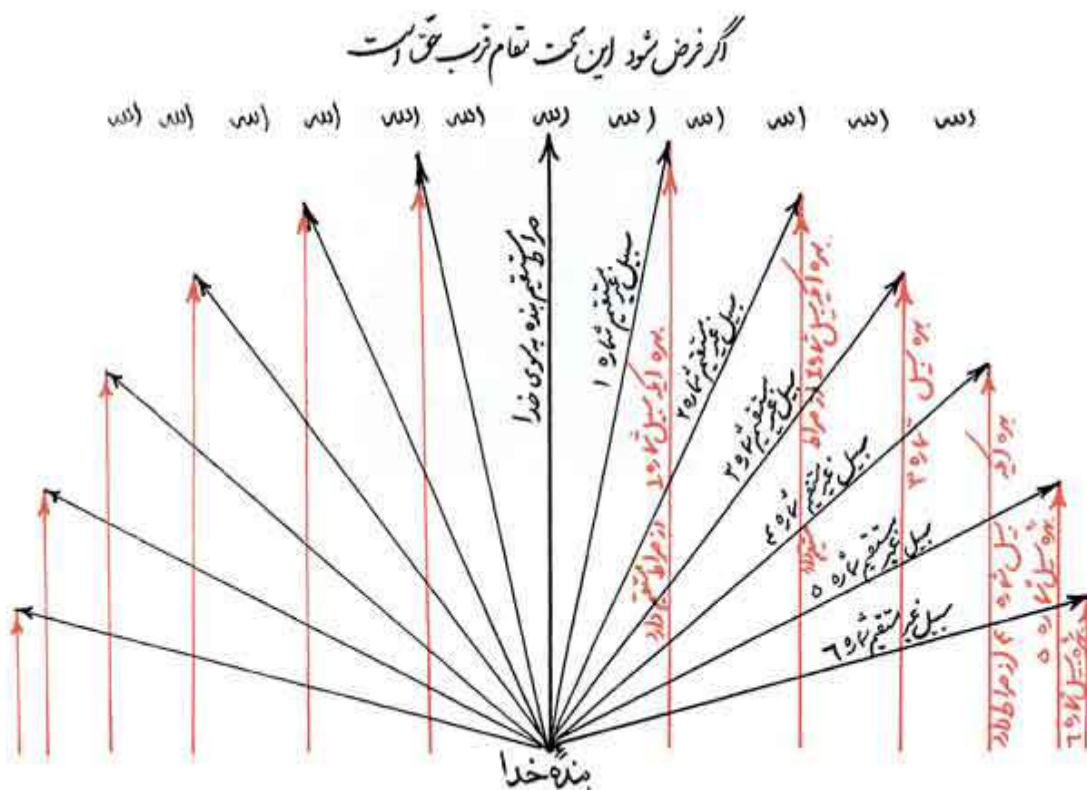
وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا. [9]

«(پیامبران در پاسخ طواغیت و مستکبران جهان گفتند:) چرا ما بر

خدای خودمان توکل ننمائیم و امور خود را به او نسپاریم در حالیکه او راههای ما را بسوی مقام قرب خود به ما هدایت کرد.»

و از اینجا استفاده میشود که راههای بسوی خدا بسیار است؛ ولی صراط مستقیم تنها یکی است و تمام این راهها به مقدار نزدیک بودنش به راه مستقیمی که اقصر فاصله بین بنده و بین خداست، از صراط مستقیم بهره دارند.

پس هر چه زاویه انحراف آن سبیل از راه راست تصویری و توهمی که بین این دو نقطه است بیشتر باشد، بهره آن سبیل از صراط مستقیم کمتر؛ و هر چه زاویه انحرافشان کمتر باشد بهره‌شان از صراط مستقیم بیشتر است.



باري انسان در دنيا قدم ميگذارد، خواه از مکتب انبياء استفاده کند و يا نکند، سير خود را در دنيا ميکند و ميبرد و در باطنش راهي داشته است که به تربيت انبياء به کمال و تمام رسیده و يا نرسیده است؛ بالاخره در باطن خود پيوسته حرکت و سيري داشته است. در اين حقيقت که شگي نيست.

اين راهي که انسان در دنيا بسوي خدا داشته است، در عالم قيامت ظهور و بروزي دارد. چون سابقاً دانستيم که تمام موجودات و افعال اين عالم ماده و طبع و عالم ملک و شهادت، در آن عالم غيب و ملکوت يك صورت ملکوتي دارند. يکي از چيزهائي که در اينجا صورت مُلکي دارد همين سير نفساني انسان است رو به مبدأ خود که در آنجا صورت ملکوتيش همان صراط است.

و شگي نيست که اين صراط را انسان در دنيا داشته است. و چون هر کس در دنيا يك صراط دارد، در آخرت هم همان صراط را به صورت ملکوتي آن عالم دارد. و صراط دنيا که در عالم طبع و ماده، در عالم شهوت، در عالم غضب، در عالم اوهام و اعتباريات، دنيا را اداره ميکند، و روي امور اعتباريه پيوند ميدهد و موجودات متفرق را بر اساس همين اعتبار به هم متصل ميکند، بايد در قيامت صورت ملکوتي که بروز صورت مُلکي است داشته باشد.

بنابراين تمام افراد بشر که در دنيا آمدند و از دنيا ميروند؛ اصل ظهور و بروز دنيا در قيامت، جهنم است، و راهي که انسان از دنيا به بهشت دارد صراطي است در جهنم که

باید از آن عبور کند و به بهشت برسد.

چون هر چیزی که انسان را از خدا دور کند جهنم است. مراد از دنیا زندگی کردن بر روی زمین نیست، بلکه زندگی کردن در عالم تعلقات است. هر فردی که در دنیا می‌آید تعلقاتی پیدا میکند؛ ظهور و بروز این تعلقات جدا کنند و غافل‌کننده از خدا در آخرت، جهنم است. در آیه شریفه داریم:

تمام افراد باید از جهنم عبور کنند

وَ إِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيًا. [10]

«و يك فرد از شما نیست مگر اینکه وارد جهنم میشود! و این حکم ای پیغمبر، حکم حتمی و قضاء لازمی است که پروردگارت بر عهده خود نهاده است! و پس از ورود در جهنم ما کسانی را که تقوی پیشه ساخته‌اند نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که ستمگران در دوزخ به رو به زانو در افتاده یله و رها بمانند.» و آیات قبل از این چنین است:

وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَعِدَّا مَأْمِتٌ لَّسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا * أَوْ لَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا * قَوَّ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثْيًا * ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا * ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا [11].

«و انسان چنین می‌گوید که: آیا اگر من بمیرم هر آینه بطور

یقین زنده از میان قبر بر خواهم خاست؟ آیا این انسان نمی‌داند که سابقاً هیچ چیز نبوده، و ما او را از هیچ آفریده‌ایم؟ ای پیغمبر! به پروردگار تو سوگند که ما انسان و شیاطین را محشور می‌کنیم و سپس همه را به زانو در افتاده در اطراف جهنم حاضر می‌سازیم، و پس از آن ما از هر گروه و دسته‌ای آن کس را که طغیان و سرکشی او بر خداوند رحمن شدیدتر باشد بیرون می‌کشیم؛ و آنگاه آن افرادی را که سزاوارتر به آتش دوزخند البته ما بهتر می‌شناسیم.»

باری، از جمله **وَ إِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** که نه تنها اطلاق دارد بلکه نص در تعمیم است، و حصر بین نفي و اثبات است؛ استفاده میشود که تمام افراد بشر بدون استثناء: کافران، منافقان، مؤمنان، همه و همه وارد جهنم میشوند. از رسول خدا پرسیدند: آیا شما هم وارد جهنم می‌شوید؟ فرمود: آری، ولی ما مانند برقِ خاطف به سرعت عبور می‌کنیم.

وقتی این آیه وارد شد، در روایت است که آنقدر رسول الله گریه کردند که زمین‌تر شد. و بعد به دنبالش این جمله آمد: **ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيًا**. چون تمام امت را خدا به جهنم میبرد، و بار تمام امت به دوش رسول خداست و او حمیم و دلسوز است بر آنها، لذا گریه میکند از روی ترحم.

حال باید دید سرش چیست که همه وارد جهنم میشوند؟

سرّش اینستکه جهنّم در آخرت مظهر دنیاست در اینجا، و انبیاء و ائمّه و اولیاء هم در این دنیا آمدند، پس همه در جهنّم آمدند

و از این جهنّم باید به بهشت بروند. چون دنیا پل آخرت و جهنّم پل بهشت است، و رسیدن به بهشت و مقام قرب حضرت حقّ بدون آمدن در دنیا و مجاهدات نفسانیّه ممکن نیست؛ پس همه باید در این جهنّم بیایند و سپس خلاص شوند.

چرا پیامبران چون برق از جهنّم عبور میکنند

آن کسانی که مانند پیامبران در دنیا می‌آیند و می‌روند و هیچ آلوده نمی‌شوند، و رنگ و بوی دنیا را بخود نمی‌گیرند، و زن و فرزند و کسب و تجارت آنها را از خدا باز نمی‌دارد؛ آنان بسرعت برق از آن عبور می‌کنند. و به مصداق آیه شریفه:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْإِبْصَارُ. [12]

«مردانی هستند که هیچ خرید و فروش و کسب و کار آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد، و از روزی که دلها و چشمها در آن روز دگرگون میشود سخت در هراسند.»

أبداً از دنیا آلوده نشده‌اند، و دنیا نتوانسته است آنان را بخود سوق دهد و گرایش دهد.

و بنابراین چون از طرفی در دنیا آمده و رفته‌اند پس در جهنّم آمده‌اند و خارج شده‌اند؛ و از طرف دیگر چون در اینجا محبت دنیا را بخود نخریدند و آلوده نشدند لذا در این دنیا وقوف نکرده‌اند و چون برق گذشتند.

رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این جهان یعنی در روی زمین شصت و سه سال درنگ فرمود، ولی يك لحظه در دنیا نبود. دنیا یعنی

تعلق و محبت به غیر خدا و دل بستگی به زینت‌های آن، و گرایش به عالم غرور و باطل.

پس پیامبر در روی زمین درنگ کرد ولی در دنیا درنگ نکرد. و چون روی زمین آمد بدون يك لحظه تأمل و توقّف بر ریاست و جاه و حبّ مال و سائر تعلّقات دنیویّه، گَالِبِرِقِ الْخَاطِفِ به سرعت از آن عبور کرد.

دنیا یعنی عالم اعتبار، حقائق را کنار زدن، و به اعتباریّات مشغول شدن، و پشت حجاب ظلمانی ماندن، و از سطح انسانیت تنازل نمودن و در حدود افکار بهائم و شیاطین زیست کردن. چقدر زندگی رسول الله اینچنین بوده است؟ هیچ هیچ. اصلاً زندگانی پیغمبر اکرم اینچنین نبوده است. پیامبر اکرم در تمام مدّت عمر تا هنگام رحلت يك دقیقه مانند مردم دنیا روی هدف و مقصد دنیا زندگی نکرد.

در روایت داریم که انبیاء و اولیاء از صراط كَالْبِرِقِ الْخَاطِفِ می‌گذرند. شما هنگام برق زدن آسمان، آسمان را دیده‌اید؟ چگونه آن برق به شما میرسد و چشم را خیره میکند؛ با همین سرعت آنها از صراط عبور میکنند. دنیا پل است و حتماً باید

از جهنم بگذرند؛ انبیاء که به عالم اعتبار وارد شدند ولیکن عبورشان زمانی طول نکشید، چون دل ندادند؛ در آنجا هم از صراط چون برق میگذرند.

از انبیاء و ائمه و اولیاء گذشته، افراد دیگر که در درجات مختلف پایین‌تری هستند و به دنیا دل داده‌اند، به حسب اختلاف درجات و بستگی آنها به دنیا عبورشان مختلف است.

افرادی در دنیا آمده‌اند و مؤمن هم بوده‌اند ولیکن برای وصول به مقام توحید و قطع علاقه کلیه از دنیا دچار ابتلائی می‌شده‌اند؛ آنان هم از صراط عبور میکنند، غایه الامر نه به آن سرعت بلکه به سرعت باد.

افرادی اهل آخرت هستند و نمی‌توان آنان را از اشیاء شمرد، بلکه از اصحاب الیمین‌اند، اهل گناه هم نیستند، ولی آن عشق و شور و جذبه اهل توحید که چون جرقه آتش، اوهام و اعتبارات را بسوزانند در سرشان نیست، و دنبال خدا هم می‌گشته‌اند ولی نه با آن همت بُزنده و عزم کوبنده و با آن سرعت قاطع؛ اینها از روی صراط مانند آدم اسب سوار عبور می‌کنند، آتش هم به آنها نمیرسد؛ اما به همان مقداری که چون اسب سواری از پلی عبور کند و در زیر آن آتش باشد به او حرارت میرسد، به همان مقدار اصحاب الیمین در طول عبور از صراط گرمای آتش را احساس می‌نمایند.

و بعضی دیگر در عین آنکه از اصحاب الیمین هستند اما به این قدر پاک و پاکیزه نیستند قدری تقصیر و خطا هم نموده و گناهی هم داشته‌اند و خداوند آنان را آمرزیده، اینها از روی پل مانند آدم پیاده عبور میکنند.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ. [13]

«آن کسانی که از گناهان کبیره و قبیح اعمال اجتناب می‌ورزند مگر از خطاها و گناهان کوچک. چون پروردگار تو ای پیغمبر مقام

مغفرتش بسیار باز و وسیع است.»

اینچنین افرادی همانطور که بعداً در بحث شفاعت خواهد آمد بدون شفاعت به بهشت می‌روند، ولی البته مانند کسی که بخواهد مثلاً پیاده از روی چنین پلی عبور کند البته مشکلتراست از کسی که با اسب می‌رود.

لابد منظره آتش را بیشتر می‌بیند، و از حرارت آن بیشتر متأثر می‌گردد.

بعضی از افراد مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ولی چون دارای ایمان راسخ بوده‌اند مورد شفاعت قرار گرفته‌اند، اینها آهسته و لنگان می‌گذرند.

و افراد ظالم و کافر به جهنم می‌افتند، و چقدر جهنمشان طول بکشد خدا میداند. البته درجات ظلم و کفر مختلف است؛ آنقدر باید بمانند تا آتش آنها را تطهیر کند: یک ماه، دو ماه، یک سال، دو سال، ده سال، هزار سال، خدا میداند چقدر می‌مانند؛ چون روز قیامت پنجاه هزار سال است و بالاخره باید آنقدر بمانند تا بیرون آیند. مگر افرادی که در آتش مخلصند یعنی بطور

جاودان باید بمانند؛ آنان افرادی هستند که وجودشان آتش شده است و إن شاء الله تعالی در بحث جهنم از خصوصیات احوال مخلصین در آتش گفتگو خواهد شد.

کسانی که از آتش بیرون می‌آیند، در حوض کوثر غسل می‌کنند و آن تاریکی‌ها و خرابی‌ها به برکت ولایت از بین می‌رود و پاک و پاکیزه به بهشت می‌روند.

آیا این صراط بر روی جهنم زده می‌شود و یا در داخل آنست؛ ما در این باره روایتی نداریم، ولیکن روایتی را که شارح مطالب مذکوره است در «مجمع البیان» از ابن مسعود نقل می‌کند که:

مراتب عبور مردم از صراط در قیامت

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ: يَرُدُّ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ فَأَوْلَهُمْ كَلْمَعُ الْبَرْقِ، ثُمَّ كَمَرِ الرِّيحِ، ثُمَّ كَحَضِرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّاكِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجْلِ، ثُمَّ كَمَشْيِهِ.

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمودند: مردم بواسطه اعمالشان داخل در آتش می‌شوند و سپس از آتش خارج می‌شوند؛ پس اول آنان به سرعت برق چشم، از آن گذشته مانند سرعت وزش باد، و از آن گذشته مانند سرعت اسب تندرو در حال دویدن، و پس از آن مانند شخص سواره، و پس از آن مانند سرعت کسی که می‌دود، و پس از آن مانند سرعت کسی که راه می‌رود.»^[14]

و در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است که:

الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ.

«پل جهنم که از آن به بهشت می‌روند از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است.»

این همان صراط مستقیم است که صراط علی بن ابی‌طالب است که حَقاً چقدر باریک و چه اندازه تیز است. شما اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام را در نظر بگیرید! و ببینید در هر لحظه در تمام جهات مراعات کردن ظاهر و باطن، و جمع بین عوالم، و دادن حق هر ذی حقی را به او، و در عالم وحدت رفتن، و احکام آن را با عالم کثرت مخلوط نکردن، و حق عالم کثرت را ادا کردن، در مقام عبودیت حضرت حق عبد صرف بودن، و آثار توحید او را در جمیع عوالم و در تمام حرکات و سکنات مراعات نمودن، و تمام جهات لازم درجات و مراتب سلوک و مجاهده را بنحو اعلی و اتم رعایت کردن، آن هم نه تنها در یک لحظه و دو لحظه بلکه در تمام دوران مدت حیات؛ ببینید چقدر لطیف و عمیق و دقیق است، و چقدر برنده و دارای احتیاط و مراقبت.

و البتّه به مجرد مختصر انحراف انسان در جهنّم نمی‌افتد، ولیکن حقّ آن صراط مستقیمی که به این دقّت است نیز ادا نشده و به قدر انحرافش بهره از صراط مستقیم کمتر دارد. و به هر مقداری که انحراف از این صراط بیشتر باشد خطرش بیشتر است، و از این خصوصیت استقامت در طریق بهره کمتری دارد.

و البتّه این صراط مستقیم همان است که حضرت باقر علیه السلام درباره آن میفرماید از مو پاریکتر و از شمشیر تیزتر است. و اختلاف عبور مردم از آن مانند برق خاطف و وزش باد و دویدن و حرکت سواره و حرکت پیاده، به همان درجه اختلاف رویّه و سلوک آنها با آن حضرت است.

و حقیقت مطلب اینستکه انسان باید در دنیا زندگی کند، و از آن برای عوالم دیگر بگذرد و عبور کند. اگر همانطور که انبیاء و ائمّه طاهرین زندگی کردند توأم با صدق و امانت و توحید باشد، خوب عبور میکند؛ و گرنه نه. صراط همان صورت واقعیّه حقیقیّه انسانیت است؛ و حقیقت آن صورت، مسیر و راه علیّ بن ابی‌طالب

است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا زراعت کرد، باغ تهیه کرد، قنات جاری کرد، نخلستان ایجاد کرد، ولی آلوده نشد. ازدواج کرد، و فرزندان آورد، آلوده نشد. حکومت نمود و آلوده نشد.

این غیر از اقسام کارهای مردم است. امیرالمؤمنین از این اعمال جز نفس عمل غرضی و مقصدی نداشت. جز خدا نیّتی نداشت. مردم برای نیّت‌ها انجام میدهند، و این همان مفرّق طرق اولیاء خدا با سائر افراد مردم است؛ اولیای خدا کارشان رنگ خدائی دارد و هیچ رنگی از آن نیکوتر نیست.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً. [15]

اولیاء خدا در عبور از صراط دهشت ندارند

البتّه اولیاء خدا هم مقام و مرتبه امیرالمؤمنین را پیدا نمی‌کنند، اما از نقطه نظر پیروی از آن حضرت ممکن است صراطشان مستقیم گردد و آنان نیز کالبِرقِ الخاطف از صراط عبور کنند. چون به مقام مقربین و مخلصین رسیده‌اند، و کسی که بدین مقام رسد دیگر آتش برای او معنی ندارد.

و البتّه هم باید چنین باشد، زیرا که آنها امامند برای اینکه دست مردم را بگیرند و همانند خود حرکت دهند، و الا معنای امامت صادق نیست.

اینان کسانی هستند که در صراط مستقیم سیر دارند و چنین افرادی غصّه و اندوه ندارند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ. [16]

«دهشت و تکان بزرگترین، آنان را به وحشت و هراس

نمی‌اندازد.»

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِّنْ فَرْعٍ يُؤْمِنُ بِئِنَّهَا. [17]

«کسی که حسنه‌ای بیاورد برای او پسندیده است؛ و ایشان از دهشت و اضطراب آن روز در امانند.»

وَ إِذَا لَأَتَيْنَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا * وَ لَهْدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. [18]

افرادی که تسلیم محض خدا و رسول باشند، و در مرافعات و مخاصمات خود فقط به رسول الله رجوع نموده و حکم آن حضرت را از جان و دل بپذیرند، آنان مؤمن حقیقی بوده و خداوند میفرماید: «و در آن وقت بنابراین ما از نزد خود به آنها مزد عظیمی میدهیم و هر آینه آنان را در صراط مستقیم هدایت می‌نمائیم!»

و چون راهشان راست و استوار است به يك لحظه از این طرف جهنم به آن طرف می‌رسند! و مانند انبیاء و اولیاء هیچ آلودگی ندارند؛ هیچ هیچ. این لازمه مقام تسلیم و اطاعت است که آنان را با انبیاء و اولیاء معیت میدهد و همنشین میکند و از صراط مستقیم برخوردار می‌نماید. و این همان صراطی است که ما در شبانه روز چندین مرتبه می‌گوئیم: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**، و هدایت به آن را به تمام معنی از خداوند تقاضا می‌نمائیم!

خلاصه هر کس در دنیا مطیع محض خدا و رسول خدا باشد، و در کارهای خود هیچ چون و چرا نکند، و در برابر خواسته‌های آنان

از خود اظهار سلیقه و ردّ و ایراد ننماید؛ خداوند او را بدین مقام موفق میکند.

و آنان از روی پل حرکت میکنند چون برق.

ولیکن **أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينَةِ؛ [19]** کسانی که از یاران و گروه سمت راست هستند، از سعیدان و نیکبختان هستند ولیکن آن قاطعیت در امر توحید را ندارند و آن معیت با رسولان و اطاعت صرف که چون شمشیر برنده است و یا آن گونه دقت که چون مو باریک است در آنها نیست، و اسرار خفیه پیامبران و امامان را نمی‌توانند تحمل نمایند، و لقاء الله را ادراک نکرده‌اند، و **إِلَهِي مَا عَبْدتَكَ خَوْفًا مِّنْ عِقَابِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ بَلْ وَجَدتَكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدتَكَ [20]** را چون بزرگان و پیش کسوتان راستین و سابقین نمی‌فهمند.

می‌گویند: خدایا ما در دنیا آمدیم زندگی کنیم و به ما دستورهائی دادی که چنین بکن و چنان نکن! و ما مال حرام نمی‌خوریم، دزدی نمی‌کنیم، قمار نمی‌کنیم، به نوامیس مردم تعدی نمی‌نمائیم؛ ولی ما طالب عیش در دنیا هستیم، غذای لذیذ می‌خواهیم، و همانطور که به ما وعده داده‌ای حورالعین می‌خواهیم، جنّات و آنهار می‌خواهیم، و ما به این چیزها اشتها داریم؛ و هر چه خدا بفرماید: من اینها را به شما میدهم ولی شما قصد همت بر آنها نکنید، و نظر خود را بالاتر کنید، ببینید امامتان چه می‌خواست!

گاه خود اندر تبع می‌آیدش

هر که کارد، قصد گندم بایدش

میگویند: آن امام ما بود، آن علی بن ابی طالب بود؛ به ما چه مربوط؟

باری اینان آدم‌های خوبی هستند و صالح العمل، ولی آن خصوصیات درشان نیست، و آن دقت صراط را ندارند. و اینها به هر مقداری که به دنیا تعلق دارند، به همان مقدار عبورشان از صراط به طول می‌انجامد.

چون گفتیم که باید از دنیا به آخرت رسید و از جهنم و صراط داخل در بهشت شد، و الا قبل از آمدن به دنیا هم ما داخل بهشت بودیم، ولیکن آن بهشت استعداد و قابلیت بود نه بهشت فعلیت، و بین بهشتی که ما می‌خواهیم برویم و کمر بسته‌ایم و بار سفر و زاد و راحله تهیه کرده‌ایم و بین بهشتی که سابقاً بوده‌ایم فاصله بسیار است، یک صد هزار سال مسافت است؛ این کجا و آن کجا؟

شکر مازندران و شکر هندوستان هر دو شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه هر دو جان‌سوزند اما این کجا و آن کجا

عیناً مانند یک درخت بزرگ و پهناور سیب که شاخ و برگش در اطراف، آنرا چون روضه رضوان نموده و هزار عدد سیب سهیل زده بر آن طنازی و دلربایی دارد؛ با یک دانه تخم سیب. این درخت سیب همان دانه تخم است و آن دانه همین درخت است، اما این کجا و آن کجا؟ چقدر فاصله است؟ این فعلیت است، سیب شیرین است، مفرح ذات است؛ آن قابلیت است، استعداد محض است. در بهشتی که سابقاً بودیم نیز مسأله از همین قرار بوده است؛ و پس از آن باید در این دنیا بیاییم و از این جهنم و کلاس امتحان و ابتلاء بگذریم. این راه بهشت است که تحمل و شکیبایی و صبر و استقامت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِئِينَ وَالضَّرَّاءُ. [21]

«آیا تا آن‌گاه که نظیر جریان و مثل کسانی که قبل از شما آمده‌اند و آنان را گرفتاری و عسرت و شدت فرا گرفت، و به شما نرسیده است؛ چنین می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید؟!»

وَلَنْبَلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الصَّالِحِينَ. [22]

«و هر آینه حتماً و یقیناً ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کمبود مالها و جانها و ثمره‌ها آزمایش می‌کنیم! و ای پیامبر! شکیباییان را بشارت به قبولی و رستگاری از این امتحان بده!»

فَأَيُّكُمْ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ. [23]

«آزمایش‌ها و امتحانات خدا برای علم خداست که بداند راستان شما کیانند، و دروغ‌گویان کیانند.» و البته معلوم است که علم خدا حضوری است، و نفس اعمال مردم در خارج و تحقق آن علم خداست؛ پس معنای دانستن خدا نفس بجای آوردن اعمال شما خواهد بود!

الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءِأَمْنًا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. [24]

«آیا مردم چنین گمان میکنند که به مجرد آنکه بگویند ما ایمان آورده‌ایم، یله و رها میشوند و مورد امتحان و آزمایش قرار نمیگیرند؟»

پاورقی

- [1] - آیات ۱۶۸ و ۱۶۸ از سوره ۴: نساء
- [2] - آیات ۲۲ تا ۲۶، از سوره ۳۷: الصافات
- [3] - «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۵، بیت ۶۳۱ از تانیة کبری: نظم السلوك
- [4] آیه ۶۸، از سوره ۲۸: العنكبوت
- [5] - آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سوره ۱: الفاتحة
- [6] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره ۴: النساء
- [7] - صدر آیه ۱۶، از سوره ۵: المائدة
- [8] - صدر آیه ۶۸، از سوره ۱۶: النحل
- [9] - صدر آیه ۱۲، از سوره ۱۴: ابراهيم
- [10] - آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره ۱۸: مريم
- [11] - آیات ۶۶ تا ۷۰، از سوره ۱۸: مريم
- [12] - آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور
- [13] - صدر آیه ۳۲، از سوره ۵۳: النجم
- [14] - «مجمع البيان» طبع صيدا، ج ۳، ص ۵۲۵
- [15] - صدر آیه ۱۳۸، از سوره ۲: البقرة
- [16] - صدر آیه ۱۰۳، از سوره ۲۱: الانبياء
- [17] - آیه ۸۸، از سوره ۲۷: النمل

[18] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره ۴: النَّسَاء

[19] - آیه ۲۷، از سوره ۵۶: الواقعة

[20] - «بحار» طبع کمپانی، ج ۸، و «شرح ابن میثم» ج ۵، ص ۳۶۱

[21] - صدر آیه ۲۱۴، از سوره ۲: البقرة

[22] - آیه ۱۵۵، از سوره ۲: البقرة

[23] - ذیل آیه ۳، از سوره ۲۸: العنكبوت

[24] - آیه ۱ و ۲، از سوره ۲۸: العنكبوت

أعراف و أهل آن:

از کتاب معاد شناسی / جلد دهم / قسمت اول: أعراف و أهل آن، یکی بودن راه خدا، سعادت زندگی با امید به لقاء خدا، فانی بودن ظاهر و ث... (پایگاه علوم و معارف اسلامی، سید محمدحسین حسینی تهرانی)
أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَي قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَي الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيْمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ. [1]

«و میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است، و بر اعراف مردانی هستند که هر يك از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می‌شناسند، و هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند؛ به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما.»

این آیه شریفه، محلّ و موقف اعراف و أهل آن را نشان میدهد، که در عرصات قیامت، و در بین بهشت و دوزخ و مَهِیْمَن بر هر دو، و فاصله بین سعادت‌مندان و اشقیاء می‌باشد. و چون در بین آیاتی واقع است که حال و خصوصیات برخورد و ملاقات و گفتگوی بهشتیان با جهنمیان را بیان میکند، و موقعیت و منزلت أهل اعراف را نشان میدهد؛ اولاً لازم است که تمام این آیات را بیاوریم، و سپس در اطراف و جوانب آن به بحث پردازیم:

آیات اعراف در قرآن کریم

اما آیات:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولَ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَتُودُوا أَنْ تُلَكُمُ الْجَنَّةَ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَبِيعُوا بِهَا عِوَجًا وَهُمْ بِمَا لَا خَيْرَ كُفِرُوا.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ * وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تَلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا

مَا أَعْنِي! عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ. [2]

«و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند - و البته ما بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی‌کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و بطور جاودان در آن زیست می‌کنند.

و ما از دلها و سینه‌های آنان هر گونه غلّ و آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهایی جاری است. و میگویند: سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد؛ و اگر هر آینه خداوند ما را بدینجا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچگاه خود به خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم؛ همانا رسولان خدا ما را بحق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند. و آنگاه بر آنان ندائی رسد که: اینست آن بهشتی که در پادشاه اعمالی که شما در دنیا بجای می‌آورده‌اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است.

و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می‌کنند که: آنچه را که پروردگار

ما به ما وعده داده بود، همه را حقّ و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود،

حقّ و استوار یافتید؟!!

در جواب میگویند: آری! و در این وقت اعلان کننده‌ای در میان آنها اعلان میکند که: لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!

ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می‌بندند، و آن راه را کج و مُعَوَج می‌جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند.

و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت‌های بالایی آن حجاب، که اعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند.

و افرادی که (بر قسمت‌های پائین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما!

و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند: بارپروردگار! ما را با قوم ستمگر، یکجا قرار مده، و با معیت آنان ما را مگذار!

و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از سیما و علائمشان می‌شناسند ندا میدهند که: آنچه را که شما اندوختید و جمع کردید،

و آنچه را به مباحات و سرافرازی و بلند پروازی و استکبار بدان اکتفاء داشتید، به هیچگونه دستی از شما نگرفت، و سودی نبخشید و شما را در امروز بی‌نیاز ننمود!

آیا نمی‌بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی‌گرداند و در بهشت داخل نمی‌کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت‌ها مسکن گزیده‌اند! و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می‌کنند که) داخل شوید در بهشت بدون هیچگونه خوف و اندیشه، و بدون هیچگونه حزن و غصه‌ای که در شما راه نخواهد یافت!

و اهل جهنم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که: از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهرمنند سازید! اهل بهشت در جواب گویند: آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است.

بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب پنداشتند، و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت. پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار میکردند؛ ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمیدهیم، و در بوتۀ نسیان و فراموشی می‌اندازیم!»

این مجموع آیاتی بود که در آن، اعراف به کار رفته بود، و دیدیم که فقط لفظ اعراف در دو جا آمده، و اهل اعراف و رجال اعراف که

به عنوان ضمیر نیز چند جا آمده بود فقط در همین آیات بود.

تفسیر اجمالی آیه اعراف

آنچه با دقت تامّ و توجّه کامل به دقائق این آیات بدست می‌آید، آنستکه: اعراف فاصله و حجابی است بین بهشتیان و جهنمیان؛ این حجاب دارای درجات و مراتبی است.

در درجات اعلاّی آن نفوس قدسیّه که حاکم و مسیطر بر بهشت و دوزخند و هر يك از آنان را از علائم و سیمایشان می‌شناسند، قرار دارند.

آنان به قدری قویّ و در مراتب خلوص و قرب، پا در افق عالی نهاده‌اند که مَهیمین و مسلّط بر هر دو گروه از بهشتیان و جهنمیان هستند، و بهشت و جهنّم در زیر نظر و در حیطة نفوذ و اراده آنهاست.

آنانند که به بهشتیان می‌گویند: **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ**، داخل در بهشت شوید!

و آنانند که **یَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ**، همه را از علائم و سیمایشان می‌شناسند.

و آنانند که **أَدْنَى مُؤَدِّئِينَ بَيْنَهُمْ**، در میان مردم محشر اعلان می‌کنند که: دوری از رحمت خدا فقط برای ستمکاران است.

و آنانند که در خطاب مجهول: **وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ**، فاعل آن ندا هستند، و به اهل بهشت خیر مقدم می‌گویند و بشارت به خلود و دوام میدهند.

و آنانند که جهنمیان را مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار میدهند و می‌گویند: **مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ**. و نیز به آنها می‌گویند: ببینید این بهشتیان هستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را به بهشت وارد نمی‌کند.

و در درجات پائین اعراف، جماعتی از مردم هستند که به آن نفوس قدسیّه و مُخلّصه مرتبط، و پیرو و شیعه آنان بوده و جزء گروه آنان محسوب می‌شده‌اند - همچون لشگریان حاکم و سلطان که جزء دستگاه حکومت‌اند - ولی بواسطه گناه و خطائی که انجام داده‌اند، یکسره به بهشت نرفته و در انتظار فیض رحمت و شفاعت و اخذ ورقه عبور از صراط هستند. آنان هنوز داخل در بهشت نشده‌اند، و در بین بهشت و دوزخ واقعد، ولی امید رحمت و نزول فیض و ورود در بهشت را دارند.

و آنانند که به بهشتیانی که قبل از آنها داخل در بهشت شده‌اند و آریده‌اند، سلام می‌فرستند و می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**.

و آنانند که چون صورتشان به جانب ظالمان و دوزخیان منعطف‌شود، گویند: بار پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار

مده، **رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!**

و ما در موارد عدیده از این دوره علوم و معارف اسلام، چه در «امام شناسی» و چه در «معاد شناسی» به اثبات رسانیده‌ایم که بندگان مخلصین حضرت حق، در محشر برای سؤال و کتاب حضور ندارند؛ **فَاتَهُمْ لَمْحُزْرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** [3]، و مقام آنها اعلی و اشرف است، و حساب و کتاب امت‌ها به دست آنان است.

پس آنها که به مقام بقاء بالله فائز گردیده‌اند، و دارای مقام بقاء بعد از فناء و منزلت جمع الجمعی هستند از بهشت و دوزخ بالاتر، و در حجاب اقرب، مهیمن و مسیطر بر دو گروه بوده و از آن افق اعلی به همه می‌نگرند! و همه را می‌شناسند، و مقام و درجه هر يك را معین و مشخص می‌سازند.

این اجمال استفاده‌ای بود که از آیات اعراف نمودیم. حال بپردازیم به بحث دقیق قرآنی از راه تفسیر آیه به آیه، و در ضمن از روایات وارده از اهل بیت عصمت که همگی مؤید و شاهد بر این حقیقت است نمونه‌هایی ذکر کنیم، بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ؛ و لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:

تفسیر تفصیلی آیه اعراف

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَيَّ الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاءِهِمْ.

اعراف حجاب و پرده، قسمت‌های بالایی آنرا گویند. و نیز اعراف، نام برای تپه‌ها و تل‌های بلندی است که از رمل‌های بیابان تشکیل شده است، و غالباً بواسطه وزش بادهای تند این تل‌های رملي بوجود می‌آید.

و چون در این آیه، اعراف به دنبال حجاب ذکر شده است، محتمل است که معنای اول از آن مراد باشد. و بودن مردانی بر روی اعراف، معنای دوم را تقویت میکند. ولیکن بین این دو معنی در آیه مبارکه، منافات و مغایرتی نیست، زیرا که معنای حجاب: **ما يَحْجُبُ شَيْئاً عَن شَيْءٍ** (چیزی که چیزی را از چیز دیگری مستور

کند) می‌باشد، و بنابراین میتوان گفت که: این مردانی که بر روی اعراف قرار دارند، در مقام محل مرتفع و بلندی هستند که بر هر دو جمعیت، از گروه بهشتیان و گروه جهنمیان سیطره و اشراف دارند، و بر هر دو منزل و درجه از بهشت و دوزخ واقف می‌باشند. و به همین جهت **كانوا على الاعراف**، روی اعراف هستند، تا آنکه همه طبقات و اصناف را به سیما و علائمشان بشناسند. چون ماده لغوی اعراف از **عَرَفَ يَعْرِفُ مَعْرِفَةً** و **عَرَفَانًا** به معنای شناختن و دانستن است.

خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر «سور» که به معنای دیوار است، و گفتگویی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگویی بین منافقین و منافقات با مؤمنین و مؤمنات بیان میکند؛ و چنانکه می‌بینیم در هر دو جا بیان يك امر و حقیقت را به دو عنوان و تعبیر می‌نماید:

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَ الْمُنفِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَسِمْ مِّنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَآعَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم

بِسُورٍ لَهُمْ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. [4]

«روز قیامت روزی است که مردان منافق و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: شما به ما نظری کنید! و نگاهی بیندازید! تا بدینوسیله ما از نور چهره شما، مقداری برای خود بهره برداشته و اقتباس کنیم!

به آنها در پاسخ گفته می‌شود: شما به عقب و قهقرا برگردید! و از آنجا طلب نور کنید! در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می‌شود که دری دارد؛ و آن در، ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است.»

و در ذیل آیه اعراف داشتیم:

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ.

«و جهنمیان به بهشتیان ندا می‌کنند: قدری از آب و یا طعامی که خداوند به شما روزی کرده است، بر ما رحمت آورده و افاضه کنید! در جواب آنها اهل بهشت می‌گویند: خداوند آن آب و طعام را بر کافران حرام کرده است.»

در قیاس این دو آیه واقع در سوره اعراف و سوره حدید، می‌بینیم که: گفتار منافقین به مؤمنین که به ما نظری کنید تا از نور شما توشه‌ای بگیریم، و آنچه در جواب می‌شنوند که به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور کنید **(أَنْظُرُونَا نَفْتِسُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا)** بعینه همان گفتار اهل جهنم است به اهل بهشت که: بر ما از آب و طعامی که خدا به شما داده است بدهید! و جواب می‌شنوند که: خداوند آنها را بر کافران حرام نموده است **(أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ).**

حجاب بین بنده بهشتی و دوزخی، امر واحدی است

پس بنابراین، سور و دیوار کشیده شده بین منافقین و مؤمنین، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است. و در آیه سوره حدید که فقط منافقین را بر روی در این سور قرار داده است، به جهت آنستکه آنان با مؤمنین در ظاهر امرشان اشتراک دارند، چون بنا به فرض منافق هستند. پس در این دیوار که باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است، رحمت؛ و ظاهرش از جلوی در، عذاب است؛ و منافقان چون از حقیقت خبری ندارند، از باطن که رحمت است سودی نمی‌برند، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده کرده‌اند که آنهم در محشر به صورت عذاب جلوه‌گر می‌گردد.

و حاصل معنی آنستکه حجاب و دیوار چیز واحدی هستند ولی دارای دو وجه و دو جهت: ظاهری و باطنی، ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت. کسانی که به باطنش رسیده‌اند، از فوز و کامیابی ایمان و حقیقت بهره‌مند شده‌اند؛ و کسانی که به ظاهرش اکتفا کرده و از باطن خبری ندارند همان دسته‌ای هستند که از حقیقت ایمان و عقیده پاک بی‌بهره‌اند، و فقط برای حفظ مصالح شخصیّه ایمان آورده‌اند، و همان دسته‌ای هستند که از ظاهر در برابر این دیوار در عذابند.

و گویا این دیوار چنین است که اگر هر آینه انظارشان از ظاهر تجاوز میکرد و به باطن میرسید، به نعیم الهی میرسیدند و رحمت حقّ آنانرا فرا میگرفت؛ ولی چون به ظاهر قناعت کردند، از درون آن بی بهره‌اند.

پس دیوار و حجاب یکی است؛ ظاهری دارد و باطنی. و مؤمنان و کافران، در مقابل خود فقط یک راه به سوی خدا دارند که باید بپیمایند، و این راه واحد است، همچنانکه دیوار و حجاب واحد است.

و اختلاف فقط از ناحیه ادراک و فهم آنهاست؛ عیناً مانند حالی که در دنیا دارند، که بین مؤمنان و کافران فرقی نیست در اینکه هر دو باید راهی را که به سوی خدا دارند طی کنند؛ این راه را مؤمنان بطور استقامت طی می‌کنند و گام در صراط مستقیم می‌نهند، و کافران منحرف می‌شوند و بطور اعوجاج و کجی می‌پیمایند.

پس همه با هم هستند، و اختلاف از جهت استقامت و انحراف نفوس است، و از جهت اراده و انتخاب خوب و یا اراده و انتخاب زشت.

و لذا می‌بینیم در ذیل آیه سوره حدید وارد است که:

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَعِنُكُمْ فِتْنَتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُكُمْ وَ عَزَّيْتُمْ الْإِيمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ. [5]

«(چون بین منافقان و مؤمنان دیوار زده می‌شود، و سور کشیده می‌شود) منافقان به مؤمنان می‌گویند: مگر ما با شما در دنیا نبوده‌ایم و معیت نداشته‌ایم؟! مؤمنان در پاسخ می‌گویند: آری! ولیکن شما خود را به فتنه و فساد انداختید! و پیوسته انتظار کشیدید!

و در شكّ و تردید بسر بردید! و آرزوهای دراز شما را فریفت، تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گریبانتان را گرفت، و آن غرور و شیطان و نفس گول‌زننده و فریب دهنده شما را گول زد (و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت، تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت).»

راه خدا یکی است؛ یکی به استقامت و دیگری به انحراف می‌پیماید

و این همان امر واحد ذوجهین را میرساند، که منافقان با مؤمنان از هر جهت از جهات طبیعی و مزایای مادی در دنیا با هم بودند، در یک زمین، و یک عشیره، و یک غذا، و یک کسب و کار، و یک پدر و مادر، و یک مقدار عمر، و بالاخره چنانکه می‌بینیم در این جهات طبیعی می‌زی و فرقی ندارند، و لیکن نیت و هدف و اخلاق و گرایش معنوی تفاوت داشت، و همین موجب شد که آنان را به دوزخ بکشاند و مؤمنان را به بهشت رهبری کند.

پس صراط واحد است، و آن راهی است که باید انسان بسوی خداوند تعالی طی کند؛ مؤمنان از راه مستقیم، و کافران و منافقان و بدکاران از راه اعوجاج و انحراف طی می‌کنند.

و قبل از آیه اعراف آمده است:

و نَادِي' أَصْحَابِ الْجَنَّةِ أَصْحَابِ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ نَعْتَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يُبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِآ لَآ خِرَةَ كَافِرُونَ.

«اهل بهشت به اهل جهنم گویند: حَقًّا آنچه را که پروردگار ما به

ما وعده داده بود، حَقِّ و محکم و ثابت یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما وعده داده بود (از پاداش سخت) حَقِّ و محکم و ثابت یافتید؟!»

در پاسخ گویند: آری! و در این حال اعلان کننده‌ای اعلام میدارد که: لعنت خداوند بر ظالمان است؛ آن کسانی که مردم را از راه خدا بازداشتند، و راه را به روی آنها بستند، و آن را کج و مُعوج پنداشتند، و به آخرت کافر شدند.»

پس راه، راه واحد است، و آن راه برای خداست و بسوی خداست؛ یکی به استقامت و درستی و راستی طی میکند، و دیگری به انحراف و کجی می‌پیماید. و این همان حقیقت واحد سور و حجاب و اعراف است، که یکی به باطن توجّه دارد، و یکی به ظاهر؛ باطنش رحمت، و ظاهرش نقت و نکبت است.

و این مطلب در قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً بسیار آمده است؛ مثلاً خداوند می‌فرماید:

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ. [6]

«از حیات و زندگی دنیا ظاهری را میدانند و بس، و ایشان از زندگی و حیات آخرت غافل هستند.»

راه بسوی خدا ظاهری دارد و باطنی

در اینجا روشن است که به قرینهٔ مقابله که آخرت را در مقابل ظاهر حیات دنیا قرار داده است، منظور و مقصود از آخرت، باطن

حیات دنیاست. پس يك حیات است و بس؛ ظاهری دارد و باطنی: ظاهرش همین زندگی بهیمیّت و شهوت و وهم و غفلت از سرای جاودانی و حیات انسانی ابدی و معنوی است، و باطنش حیات انسانی و معنوی و روحی و عقلی است که مستلزم و ملازم با بیداری و هشیاری است، که هر کدام از این دو صورت که دو وجههٔ این حیات واحد را تشکیل داده‌اند، پس از مرگ بطور بروز و ظهور نمایان شده و تجلّی می‌نمایند

و می‌فرماید:

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَلَوَاتِ وَ الْآرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَائِي رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ. [7]

«آیا این مردم با خود فکر نمی‌کنند که پروردگار، آسمانها و زمین و ما بینهما را نیافریده است مگر به حقّ و أجل مُسمّی؟! و حقّاً که بسیاری از مردم، به زیارت و لقاء پروردگارشان کافرند.»

یعنی خلقت آسمانها و زمین، اگر به دیده حق نگریسته شود و با حقّ و أجل مسمّی ملاحظه گردد، راه مستقیم و استوار فکری است؛ و اگر به دیده باطل نگریسته شود و با انکار لقاء خداوند توأم باشد، راه کج و انحراف فکری است. و می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ وَ فُوقَهُ حِسَابَهُ. [8]

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، کردار آنان همچون سرابی است که در زمین خشک و لم یزُرعی واقع است. شخص تشنه آن را آب می‌پندارد و به دنبالش میرود، تا همینکه بدان رسیده، ابدأً آبی را نمی‌یابد، بلکه آنجا خداوند را می‌یابد که حساب او را بطور تامّ و تمام میکند، و در حساب استیفا می‌نماید.»

راه بسوی خدا واحد است؛ شخص کافر سراب را به صورت آب می‌بیند، و مؤمن آب را به صورت آب. و هر دو با هم می‌روند؛ اولی تشنه کام می‌ماند و به سزای غفلت و خیال باطلش میرسد، و دومی سیراب می‌گردد.

عمر و زندگی با امید لقاء خداوند سعادت، و بدون آن آتش است

و می‌فرماید:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ. [9]

«پس ای پیغمبر! روی گردان از کسی که از یاد ما روی گردانیده است، و غیر از زندگی و حیات دنیا چیزی را نمی‌خواهد! این نهایت درجه بلوغ علم و پایه دانش آنانست. بدرستی که پروردگار تو داناتر است به کسی که از راه او گمراه شده، و به کسی که در راه او راهنمایی شده و راه را یافته است!»

این آیه روشن است در اینکه زندگی کردن در دنیا، و غیر از بهیمنیت و مراتب نازلّه از عیش و عشرت چیزی را نفهمیدن و نخواستن، عین گمراهی و إعراض از یاد خداست؛ و زندگی کردن در این دنیا و مقصد را لقای خدا قرار دادن و غیر از این مراتب نازلّه چیزی را عالی‌تر و بهتر خواستن، عین اهتداء و راه یافتگی است.

و می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَفْلُونَ * أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَحْسِبُونَ. [10]

«و حَقًّا أَنْ كَسَانِي كِه اَمِيْد دِيْدَار و مَلَاَقَات بَا مَا رَا نَدَارَنْد، و بِه زَنْدِگِي پَسْت دَنْبِيْوِي قَنَاعَت كَرْدِه_اَنْد، و بَدَان دَل دَاَدِه و اَعْتِمَاد نَمُوْدِه و سَكُوْن و اَرَاْمِش خُوْد رَا دَر اَن قَرَار دَاَدِه_اَنْد، و اَن كَسَانِي كِه اَز اَيَات مَا دَر غَفْلَت هَسْتَنْد؛ حَقًّا مَحَلِّ و مَأْوَايِ اَنَان دَر پَادَاش چَنْبِيْن كَرْدَاْرِي كِه نَمُوْدِه_اَنْد، اَتَش اَسْت.»

اِيْن اَيِه مِيْرَسَاَنْد كِه اَطْمِيْنَان و دَلْبَسْتِگِي بِه اِيْن ظَاَهْر زَنْدِگِي دَنْبِيْوِي، و اِكْتِفَا بِه اَن، و اَعْم اَمِيْد لَقَايِ خُدا، اَتَش اَسْت. و بِه عَكْس، هَمِيْن زَنْدِگِي چِنَانچِه تُوْأْم بَا اَمِيْد لَقَايِ پُرُوْرْدِگَار، و اَعْم اَتْكَاء و اَعْتِمَاد بِه اَمُوْر زُوَال پَذِيْر دَنْبَا بَاْشُد، و بَا تُوْجَّه و دَر اِيْت بِه اَيَات خُدا بُوْدِه بَاْشُد، سَعَادَت و بَهْشْت اَسْت.

و اَيَات وَاْرْدِه دَر اِيْن سَبْكِ بِيَان بَسِيَار اَسْت، و اَز هَمِه بَلِيغْتَر و رَسَاْتَر اِيْن اَيِه اَسْت كِه:

اَلْمُتْرِ اِلَيَّ الَّذِيْنَ بَدَلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّ اَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصَلُّوْنَهَا وَّ بِنَسِ الْقَرَارِ. [11]

«اَيَا نْظَرِي نِيْفَكَنْدِي بَسُوِي كَسَانِي كِه نِعْمَت خُدا رَا بِه كُفْر تَبْدِيْل كَرْدَنْد و قَوْم خُوْد رَا بِه دِيَار هَلَاكْت و نَابُوْدِي كَشَاَنْدَنْد؟ اَنَان دَر جَهَنَّمَ مِي_سُوْرَنْد، و جَهَنَّمَ بَد قَرَار_گَاْهِي اَسْت!»

سَابَقًا ذِكْر كَرْدِيْم كِه مَرَاد اَز نِعْمَت دَر اِيْن اَيِه، و لاِيْت اَسْت. [12] و لاِيْت، سَبِيْل و رَاْه بَسُوِي خُداَسْت؛ و دَر مَقَابَلِش كُفْر اَسْت، بَعْنِي بَسْتَنْ رَاْه و مَسْدُوْد شَدَنْ طَرِيْق عِبُوْدِيْت.

ظَاَهْر، فَاْنِي و اَز بِيْن رُوْنْدِه؛ و بَاْطِن ثَابِت و پَاْبْرَجَاَسْت

پَس غَايْت و نَهَايْت سِيْر چَنْبِيْن اَفْرَاْدِي كِه بَر ظَاَهْر جَمُوْد دَاْرَنْد و اَز بَاْطِن اِعْرَاَض مِي_كَنْدَنْد، بَوَار و هَلَاك و نَابُوْدِي اَسْت. و ظَاَهْر، اَز بِيْن رُوْنْدِه، و خُرَاب شُوْنْدِه، و نَابُوْد اَسْت؛ و بَاْطِن، پَايْدَاْر، و ثَابِت، و بَاْدَاْوَم، و پَا بْرَجَا؛ هَمچِنَاْنَكِه خُداوَنْد مِي_فَرْمَايْد:

وَّ بَشِّرِ الَّذِيْنَ ءَاْمَنُوْا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. [13]

« و اِي پِيَاْمْبِر! بِه كَسَانِي كِه اِيْمَان اُوْرْدِه_اَنْد بَشَاْرَت بَدِه كِه اَز بَرَايِ اَنَان دَر نَزْد پُرُوْرْدِگَاْرشَاْن گَاْمِي مَتِيْن و قَدْمِي رَاَسْتِيْن اَسْت.»

و نِيْز مِي_فَرْمَايْد: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكَ مُقْتَدِرٍ. [14]**

«دَر نَشِيْمَنْگَاْه رَاَسْت و دَرَسْتِي، دَر نَزْد خُداوَنْد مَالِك و مَقْتَدِر، نَشَسْت دَاْرَنْد.»

و نِيْز مِي_فَرْمَايْد:

لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَعْوًا وَّ لَا تَأْتِيْمًا. [15]

«در بهشت خداوندی، سابقون که مقرّبان درگاه او هستند هیچگاه سخن لغو و بیهوده، و سخنی که آنان را به گناه اندازد نمی‌شنوند.»

و نیز می‌فرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا بَأً [16]

«متقیان در بهشت، هیچوقت سخن لغو و بیهوده، و سخن دروغ نمی‌شنوند.»

و علیهذا نهایت و غایت مؤمنان، محلّ صدق و حقّ است، که در آنجا ابدأً دروغ و لغو و باطل نیست، به خلاف غیر مؤمنان.

صفات و خصوصیات نفسانیة اهل اعراف

و بالجملة، اصحاب اعلی و مقامات مرتفع اعراف، کسانی هستند که بر هر دو مکان از بهشت و آتش تسلّط و هیمنه و اشراف دارند، و بر هر دو گروه از سعادت‌مندان و شقاوت پیشگان سیطره و استیلا دارند.

چون میدانیم که آن تل‌ها و فاصله‌های بین آنها مانند تلّ رمل و شن از رمل مادّی طبیعی نیست، چون در آن روز، زمین به گونه فعلی

نیست، و در آن پست و بلندی و اعوجاج و کژنی نیست.

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا. [17]

«و ای پیامبر! چون از تو درباره کوهها در روز قیامت بپرسند، پس بگو: خداوند چنان آنها را از جا بر کند و خرد کند و خاک شده آنها بر باد دهد که هیچ از آن اثری نماند. و بنابراین، آن کوهها به صورت زمین مستوی و همواری در آید که ابدأً در آن هیچگونه کجی و بلندی را نمی‌بینی!»

پس مراد از اهل اعراف، ارتفاع مقام و منزلت آنهاست نسبت به اهل محشر که اهل جمعند.

و آنانند که از مُحَضَّرِينَ نیستند، چون از مُخْلِصِينَ هستند که خداوند آنان را از صَعَقَه و نَفْخِ صُور، و از فزع و دهشت آن روز، در حفظ و مصونیت داشته است. و مقام و محلّ آنان حِجَاب است که در آن رحمتی است که هر چیزی را فرا گرفته، و مسلّط بر آتش است که بر اهلش استیلا دارد.

و میتوان این معنی را از این گفتار خدای تعالی استشعار نمود که فرموده‌است: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**

«مؤدّنی و اعلان کننده‌ای اعلام کرد در بین بهشتیان و دوزخیان.» و فرمود: **فَأَذِّنْ بَيْنَهُمْ مُؤَدِّنُ** «مؤدّنی و اعلان کننده‌ای که

بین آنها بود اعلام کرد.» زیرا در صورت اول ظاهر اینستکه مؤدّن و اعلان کننده از خود

آنها نیست بلکه مسیطر بر آنهاست، به خلاف صورت دوم که ظاهر اینستکه مؤدّن و اعلان کننده‌ای که از آنها بود چنین گفت.

و آنانند که در روز قیامت حاکمند، هم حاکم بر بهشت و هم حاکم بر جهنم. از جهنمیان بازپرسی و مؤاخذه می‌کنند و آنان را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهند. و آیه اعراف صریح در این مطلب است:

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهْلَ الْأَعْرَافِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ.

«و اهل اعراف، مردانی را که از روی سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌کنند که: آنچه را که شما جمع کردید و آنچه را که موجب استکبار خود قرار دادید، شما را بی‌نیاز ننمود و دستی از شما نگرفت! آیا این بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را داخل در بهشت نمی‌کند؟!»

و سپس خود اهل اعراف به بهشتیان امر می‌کنند که:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

«داخل در بهشت شوید، بدون آنکه هیچ خوف و ترسی برای شما باشد، و بدون آنکه هیچ غصه و اندوهی داشته باشید!» و آنانند اصحاب روح که فقط در معیت فرشتگان، در روز قیامت حق سخن گفتن را دارند، و سخن آنها صواب است.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ وَ

الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا. [18]

«روز قیامت روزی است که روح و فرشتگان بطور صفوف منظم در پیشگاه خداوند قیام می‌کنند، و کسی سخن نمی‌گوید مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و سخن به راستی بگوید.» زیرا که با وحی روح، علم به کتاب و ایمان پیدا می‌شود، و روح مقام و موجودی است افضل از همه ملائکه.

وَ كَذَّٰبِكَ أُوْحِيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ. [19]

«و همچنین اینطور است که ما روحی را از امرمان به تو وحی کردیم، که قبل از این وحی نمیدانستی که کتاب چیست، و نمیدانستی که ایمان چیست!»

حکم و قضاوت اهل اعراف بر خاسران و مجرمان

و آنانند که در روز قیامت حکم به خسران و زیان کسانی می‌کنند که در جان و نفس‌های خود و اهلشان دچار خسران و زیان شده‌اند:

وَ تَرِيَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشَعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ حَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [20]

«(و ای پیامبر!) می‌بینی که ستمکاران را بر آتش عرضه می‌دارند،

و آنان از شدت ذلت و سرافکنندگی، ترسناک و دل تهی شده، و با نگاه ضعیف از گوشه چشم به آن مینگرند. و کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند: زیانکاران کسانی هستند که درباره نفوس خود و اهل خود در روز قیامت دچار خسران شده‌اند!»
ظاهراً این ایمان آورندگان، به عنوان قضاوت و حکومت چنین حکمی را می‌کنند؛ و این، اختصاص به متصفان به صفات اهل اعراف دارد و این حکم از وظائف اهل آن است.
و آنانند که به آنها علم و ایمان داده شده، و در پاسخ سوگند مجرمان که ما غیر از ساعتی درنگ نکردیم میگویند: شما در کتاب خدا تا روز بعث درنگ کرده‌اید!

سوگند مجرمان در قیامت، که ما غیر از ساعتی درنگ نکرده‌ایم

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَهِي! يَوْمَ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمَ الْبُعْثِ وَلَكِن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. [21]

«و در روزی که ساعت قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که غیر از يك ساعت در دنیا درنگ نکرده‌اند؛ اینچنین دأب و روش آنها بود که به دروغ و بهتان سخن می‌گفتند. و کسانی که به آنها علم و ایمان داده شده است میگویند: شما در کتاب خدا تا روز بازپسین و حشر درنگ کرده‌اید! و اینست روز بازپسین، و لیکن شما چنین بودید که نمیدانستید.»

پاسخ اهل اعراف از ادعای مجرمان

این گمان غلط و پندار نادرست آنان، به جهت آنستکه در دنیا خود را مقید ساخته بودند، و انظار خود را به نگاه کردن و توجه به همان ساعتی که در آن سرگرم افکار شیطانی، و هواجس نفسانی، و ملتذات حیوانی بودند منعطف داشته بودند، و بیشتر از این مقدار انظار و افکار خود را وسعت نبخشیده بودند که زمانهای خود را قبل از دنیا، و امور واقعه خود را بعد از دنیا بنگرند، و به حسب سیطره زمان، این آمد طویل و مدت طولانی و دراز را ادراک کنند!

آنان فقط ساعت فعلی و زودگذر را میدیدند که پیوسته به وجود می‌آید و از بین می‌رود، يك ساعت ظاهر می‌شود و آن ساعت مخفی می‌شود؛ و بنابراین سوگند یاد می‌کنند در روز حشر که ما غیر از يك ساعت در دنیا توقف نداشته‌ایم!

آری اگر تمام مدت زندگی و حیات دنیوی را نسبت به عمر زمان و دهر اندازه بگیریم، بسیار کم است و حقاً میتوان گفت: ساعتی بیش نیست؛ ولی آنان چنین منظوری از تقلیل را نداشته‌اند، و گرنه حرف صحیحی بود. و چون این مقصودشان نبوده است، از آنها مؤاخذه می‌شود، و این قول به درنگ يك ساعت را به عنوان إفك و دروغ از آنان می‌شنوند.

و لیکن همانطور که گفته شد، بنا بر اصل قیاس عمر انسان به سعه زمان و عالم طویل و دهر سرمد، بیش از يك ساعت نیست؛ همچنانکه خدا فرماید:

كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ. [22]

«گویا آنها در روزی که آنچه از آن بیم داده شده‌اند را ببینند، بیش از يك ساعت از روز درنگ نکرده‌اند.»

و نیز فرماید:

قَالَ كَمْ لَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَيْتَنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسْئَلِ الْعَادِينَ * قَالَ إِنْ لَيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

[23]

«خداوند در روز قیامت به کافران میگوید: چند سال شما در روی زمین توقف کردید؟ آنان میگویند: ما يك روز یا مقداری از

يك روز را توقف کرده‌ایم! و تو ای پروردگار! از حسابگران بپرس (که ما در این سخن راست میگوئیم).

خداوند میگوید: شما اگر از زندگانی ابدی خود مطلع بودید، میدانستید که مدت توقفتان در دنیا، با آنکه چندین سال بوده است،

بسیار اندک و کم بوده‌است!»

باری، شاید گفتار اهل علم و ایمان به مجرمان که: شما در کتاب خدا تا یوم بعث درنگ کردید! و اینست روز بعث (و قَالَ

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) اشاره باشد به گفتار

خداوند متعال در آیه:

وَأُولَئِكَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ أَجَلَ مُسَمِّي لَفْظِي بَيْنَهُمْ. [24]

«و اگر گفتاری از پروردگار تو ای پیغمبر سبقت نگرفته بود که: آنان را تا اجل مسمی نگاه میداریم، هر آینه بین آنها حکم

می‌شد.»

و همچنین اشاره باشد به آیه:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمِّي عِنْدَهُ. [25]

«اوست آن کسی که شما را از گل آفرید و اجل را معین کرد، و اجل مسمی در نزد اوست.»

و در صدر بحث «معاد شناسی» در جلد اول، مجلس دوم، بحثی راجع به اجل و اجل مسمی در پیرامون آیه کریمه:

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمِّي. [26]

«خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را نیافرید مگر به حق و اجل مسمی.»

آوردیم و روشن شد که: اجل مسمی ثابت است و در نزد خداست، و وجهه ملکوتی و ثابت این اجل است.

و علیهذا گفتار اهل علم و ایمان - که اصحاب اعرافند - به مجرمان، از آن جنبه ملکوتی و تعیین اجل مسمی است، به اینکه

چون درنگ شما و انتهاء آن هر دو مسلم بوده است، بنابراین اینست روز بعث! و لیکن شما بر این تحدید و انتهاء ملکوتی علم

نداشتید! و اجل مسمی را حاکم و محیط بر اجل نمی‌دیدید! و نمیدانستید که: إِنَّ السَّاعَةَ كَلْمَحَ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ. «ساعت

قیامت و روز بعث مانند چشم بر هم گذاردن است بلکه نزدیکتر. «و نمیدانستید که: **وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.**» «روز جهنم به کافران احاطه دارد.»

و بنابراین در غفلت و جهل بسر بردید! و اینک دانستید که اینست روز بعث و یوم الحشر و القیامة. يك نکته ناگفته نماند: این ادعای غیر صحیح از مجرمین که ما غیر از يك ساعت توقّف نکرده‌ایم، و پس از آن ظهور بطلان این ادعا، و امثال این اختلافاتی که در مخاصمات بین ضعفاء و مستکبران واقع می‌شود، و ردّ و بدل‌هایی را که قرآن بین تابعین و متبوعین بیان میکند، و در روز قیامت با یکدیگر مشاجرات و منازعاتی در پیرامون مسائل دنیویّه دارند که هر کدام میخواهند جرم و جریمه را به گردن دیگری اندازند؛ منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گذشت که: روز قیامت، روزی است که حقائق ظهور و بروز میکند، و حجاب‌ها و پرده‌ها کنار می‌رود، و سرائر و بواطن آشکارا می‌شود. زیرا این کشف حقائق و آشکارا شدن و غیر قابل‌انکار گشتن، دارای مراتب و درجاتی است: در نزد بعضی تامّ و تمام و به کمال مرتبه، و در نزد بعضی دیگر فی‌الجمله و مقدار کمی؛ و این تفاوت مراتب در تمام شؤون قیامت موجود است.

روایات دالّه بر اینکه اعراف، موقف اهل عرفان است

روایات وارده در این باب از جهت مفاد و موضوع به چند بخش قسمت می‌شوند:

اول:

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در ماده اعراف، عرفان و معرفت به کار رفته است. و شاید ریشه این نوع تعبیر، از آیه

قرآن گرفته شده باشد که: **وَ عَلَيَّ الْاَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَا هُمْ.**

چون در این آیه، وقوف بر اعراف را از آن کسانی قرار داده است که معرفت دارند بواسطه علامت و نشانه‌هایی که در سیمای مردم است، اگر ضمیر هُمْ به کُلًّا بر گردد؛ و یا به نشانه‌هایی که در سیمای خودشان است اگر ضمیر هُمْ به رِجَالٌ بر گردد.

و ممکنست بگوئیم به هر دو یعنی به رِجَالٌ و کُلًّا بر گردد، و از نقطه نظر ادبیت اشکالی ندارد. و عنوان ارجاع ضمیر به جامع بین دو چیز مذکور در عبارت، خالی از لطف نیست.

در تفسیر «مجمع البیان» آورده است که:

بکر بن عبدالله مُرّنی به حسن گفت: به من چنین رسیده است که: اهل اعراف، گروهی هستند که نیکی‌ها و بدی‌های آنان به

قدر هم است، و لذا بین بهشت و دوزخ وقوف دارند.

حسن دست خود را بر ران خود زد و گفت: اهل اعراف کسانی هستند که خداوند آنان را برای معرفت و شناسائی اهل بهشت و جهنم در آن محلّ وقوف داده است؛ تا بعضی را از بعضی دیگر تمیز دهند. و سوگند به خدا که چه بگویم؟ شاید بعضی از آنان، با ما در

این خانه باشند!

و تعلّبی با اسناد خود در تفسیر از ضحاک، از ابن عباس آورده است که: اعراف مکان بالا و مرتفعی است بر روی صراط، و بر آن حمزه و عباس و علی و جعفر قرار دارند. و آنان محبّان خود را به سفیدی چهره، و دشمنان خود را به سیاهی چهره می‌شناسند.

و سپس گفته است:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمْ أَوْلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ.

«حضرت باقر علیه السلام گفتند: اهل اعراف آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد

و آنها او را بشناسند، و داخل آتش نمی‌گردد مگر کسی که آنها را ناشناخته بگیرد و آنان او را ناشناخته بگیرند.» [27]

م و در «تفسیر عیاشی» از هلقام از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در جواب اینکه پرسیده بود: مراد از وَ عَلِيّ الْأَعْرَافِ رِجَالٌ در آیه شریفه: **وَ عَلِيّ الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** چیست؟ فرمودند: آیا شما در بین خودتان، اهل خبره و شناسائی ندارید؟! آیا بر قبائل خود کسانی را که خوبان را از بدان بشناسند ندارید؟! هلقام گوید: عرض کردم: آری.

حضرت فرمود: ما هستیم آن مردانی که تمام خلایق را از روی

سیما و علائم می‌شناسیم! [28]

روایات دالّه بر اینکه اهل اعراف، عارفان به خلایق اند

و نیز عیاشی از زاذان، از سلمان آورده است که گفت: شنیدم بیش از دهبار رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم به علی میفرمود:

يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ. [29]

«ای علی! تو و اوصیاء بعد از تو، اعراف هستی بین بهشت و آتش؛ داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و

شما هم او را بشناسید، و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که شما را ناشناخته گیرد و شما هم او را ناشناخته گیرید!»

و نیز عیاشی از سعد بن طریف از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آورده است که فرمودند:

ای سعد! ایشان آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که آنان را ناشناخته گیرد و آنان او را ناشناخته گیرند. [30]

و نیز عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در پاسخ کسی که از گفتار خداوند تعالی: **وَ عَلِيٍّ الْأَعْرَافِ** رَجَالَ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ سؤال کرده بود فرموده‌اند:

نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبَبٍ مَعْرِفَتَنَا. وَ

نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَعَرَفْنَا، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَا.

وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُعْرِفَ النَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَفَهُمْ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا سَبَبَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ. [31]

«ما هستیم اعراف! آن کسانی که خداوند شناخته نمی‌شود مگر بوسیله شناخت ما. و ما هستیم اعراف! آن کسانی که داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمی‌شود مگر آن که ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم.»

و این بجهت آنستکه خداوند اگر اراده می‌فرمود و میخواست خود را بدون واسطه به مردم بشناساند البته می‌شناسانید، ولیکن او ما را سبب و وسیله و دری قرار داده است که باید از آن داخل شد.»

و در «بصائر الدرجات» از محمد بن الحسین از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم از بعضی اصحابش از سعد اسکاف - پس از سؤال او از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر این آیه، و پس از جواب آنحضرت بر همین نهجی که اخیراً از «تفسیر عیاشی» ذکر شد - آورده است که حضرت به دنبال آن اضافه میکنند که:

فَلَا سَوَاءَ مَا اعْتَصَمْتَ بِهِ الْمُعْتَصِمَةُ وَ مَنْ ذَهَبَ مَذْهَبَ النَّاسِ؛ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَيَّ عَيْنِ كَدْرَةٍ يَفْرُغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَ مَنْ أَتَى عَالَ مُحَمَّدٍ أَتَى عَيْنًا صَافِيَةً تَجْرِي بِعِلْمِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَفَادٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَرَأَاهُمْ شَخْصَةً حَتَّى يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ، لَكِنْ جَعَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ عَالَ مُحَمَّدٍ الْأَبْوَابَ الَّتِي يُؤْتِي مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَى' وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا [32]. [33]

«و بنابراین مساوی نیستند آنچه که معتصمین بدان تمسک می‌جویند با آنچه که مردم به هر سو راهی را انتخاب نموده و می‌روند؛ مردم پیوسته برای آب‌خوردن به سوی چشمه‌های آلوده و کدر می‌روند که بعضی از آنها در بعضی دیگر ریخته شده و آمیخته می‌گردد، ولی کسی که به سوی آل محمد بیاید به سوی چشمه صاف و پاک آمده است که به علم خدا جاری است و هیچگاه انقطاع و نابودی ندارد.»

و این حقیقت به جهت آنستکه اگر خداوند اراده فرموده بود که خودش را بشخصه به مردم شناساند تا بدون هیچ واسطه از در خدا وارد شده و او را ببینند، البتّه چنین کاری را میکرد، ولیکن محمّد و آل محمّد را درهائی برای شناسائی خود قرار داده است که باید از آن درها وارد شوند؛ و اینست معنای گفتار خدا که: نیکوئی و خوبی به این نیست که شما در خانه‌ها از پشت آنها وارد شوید! ولیکن خوبی برای کسی است که تقوی پیشه ساخته است! و شما به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید!»

باری، و نظیر مفاد این روایت را درباره اهل اعراف، فرات بن

ابراهیم در تفسیر خود، از أصبغ بن نباته و از حَبّة عُرَنی از امیرالمؤمنین علیه السّلام، [34] و شیخ صدوق «در معانی الاخبار» از حضرت باقر از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السّلام، [35] و علی بن ابراهیم در تفسیر خود، [36] و کلینی از حضرت صادق علیه السّلام در گفتگوی ابن کوّاء با امیرالمؤمنین علیه السّلام [37] آورده‌اند.

مؤدّن و اعلان کننده لعنت خدا بر ظالمین، امیرالمؤمنین است

دوم:

روایاتی که دلالت دارند بر آنکه اعلان کننده بین بهشتیان و دوزخیان که: لعنت خدا بر ظالمان است، امیرالمؤمنین علیه السّلام هستند.

طبرسی از ابوالقاسم حسکائی با اسناد خود از محمّد بن حنفیه از امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است که **إِنَّهُ قَالَ: أَنَا ذَلِكَ الْمُؤَدِّنُ!** «من آن مؤدّن هستم!»

و نیز حسکائی با اسناد خود از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است که:

م إِنَّ لِعَلِيٍّ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءَ لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ؛ قَوْلُهُ: فَأَدَّنَ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ، فَهُوَ الْمُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ؛ يَقُولُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ كَذَبُوا بِوَلَايَتِي وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّي. [38]

«از برای علیّ علیه السّلام در کتاب خدا اسم‌هائی هست که مردم آنها را نمیدانند؛ مثل گفتار خدا که می‌فرماید: «مؤدّنی بین بهشتیان و جهنّمیان اعلان کرد.» که اوست همان مؤدّن بین ایشان؛ ندا میدهد: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. ستمکاران کسانی هستند که ولایت مرا تکذیب کرده‌اند و حقّ مرا سبک شمرده‌اند.»

و عیّاشی از محمّد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السّلام در گفتار خداوند: **فَأَدَّنَ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** روایت کرده است که:

قَالَ: الْمُؤَدِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. [39]

«حضرت فرمودند: مؤدّن و اعلام دارنده امیرالمؤمنین علیه السّلام است.»

و کلینی، از حسین بن محمد از مُعَلّی بن محمد از وَشَاء از احمد بن عمر حَلَّال [40] آورده است که از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام درباره تفسیر گفتار خدای تعالی: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** سؤال کردم، حضرت فرمودند: مؤدِّن

أمیر المؤمنین

علیه‌السلام است. [41]

پاورقی

- [1] - سورة أعراف: ٧، آية ٤٦.
- [2] - آیات ٤٢ تا ٥١، از سورة ٧: الاعراف
- [3] - قسمتی از آية ١٢٧ و آية ١٢٨، از سورة ٣٧: الصافات
- [4] - آية ١٣، از سورة ٥٧: الحديد
- [5] - آية ١٤، از سورة ٥٧: الحديد
- [6] - آية ٧، از سورة ٣٠: الروم
- [7] - آية ٨، از سورة ٣٠: الروم
- [8] - قسمتی از آية ٣٨، از سورة ٢٤: النور
- [9] - آية ٢٨ و ٣٠، از سورة ٥٣: النجم
- [10] - آية ٧ و ٨، از سورة ١٠: يونس
- [11] - آية ٢٨ و ٢٨، از سورة ١٤: إبراهيم
- [12] - «معاد شناسی» ج ٨، اواخر مجلس ٥٨
- [13] - قسمتی از آية ٢، از سورة ١٠: يونس
- [14] - آية ٥٥، از سورة ٥٤: القمر
- [15] - آية ٢٥، از سورة ٥٦: الواقعة
- [16] - آية ٣٥، از سورة ٧٨: النبأ
- [17] - آیات ١٠٥ تا ١٠٧، از سورة ٢٠: طه
- [18] - آية ٣٨، از سورة ٧٨: النبأ
- [19] - نیمه اول از آية ٥٢، از سورة ٤٢: الثوري
- [20] - قسمتی از آية ٤٥، از سورة ٤٢: الثوري

- [21] - آیه ۵۵ و ۵۶، از سوره ۳۰: الرّوم
- [22] - قسمتي از آیه ۳۵، از سوره ۴۶: الاحقاف
- [23] - آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون
- [24] - قسمتي از آیه ۱۴، از سوره ۴۲: الشّوري
- [25] - قسمتي از آیه ۲، از سوره ۶: الانعام
- [26] - قسمتي از آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم
- [27] - «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلد ۲، ص ۴۲۳
- [28] - «تفسير عياشي» ج ۲، ص ۱۸
- [29] - همان
- [30] - همان
- [31] - همان مصدر، ص ۱۸
- [32] - قسمتي از آیه ۱۸۸، از سوره ۲: البقرة
- [33] - «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۶، به نقل از «بصائر الدرّجات» ص ۱۴۶
- [34] - «تفسير فرات» ص ۴۶
- [35] - «معاني الاخبار» طبع مطبعة حيدري، ص ۵۸
- [36] - «تفسير قمي» ص ۶۸۴
- [37] - «أصول كافي» طبع حروفي، ج ۱، ص ۱۸۴
- [38] - «مجمع البيان» مجلد ۲، ص ۴۲۲؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۱
- [39] - «تفسير عياشي» ج ۲، ص ۱۷؛ و اين روايت را در تفسير «برهان» طبع حروفي رحلي، ج ۲، ص ۱۷ (و از طبع سنگي، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ و تفسير «صافي» ج ۱، ص ۵۷۸ آورده است.
- [40] - احمد بن عمر حلال، از اصحاب امامين همامين موسي بن جعفر الكاظم و علي بن موسي الرضا عليهم السلام مي باشد، كه هر دو بزرگوار مكّني به ابوالحسن هستند. (م)
- [41] - «أصول كافي» ج ۱، ص ۴۲۶

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

